



سید سپهر  
جمعه‌زاده

دریاره چیزهای بی ارزش و حتی مخربی که

# باز کی هیچ

وقتی می خواستم این نوشتہ را بنویسم با خود گفتم، باید دقیقی می خواهم راجع به چیزی حرف بزنم اما با خود گفتم شاید شمش لابد همه شماگل یا پوچ بازی کرده اید و می فهمید و قتی حریف من دست می دهد. البته باید توجه کنیم داستان این مشت پوچ روگار پیدا کرده است.

## وجود ذهنی!

بچه های علوم انسانی وقتی منطق مطالعه می کنند، متوجه می شوند حمل صفت بر عدم محال است. یعنی مانند توانيم راجع به چیزی که اصلا وجود ندارد، سخن بگوییم و برای آن صفت قائل شویم، وقتی اینگونه است، بر احتی می توان متوجه شد که چنین چیزی که اصلانیست، قادر به اموری مانند سخن گفتن یا راه رفتن یا غذا خوردن هم نیست. در چنین موقعیتی ممکن است شما به عنوان مخاطب پرسید که پس چگونه مادرخصوص شخصیت هایی مانند سیمرغ یا غول یا دیو که اصلا وجود خارجی ندارد، این همه داستان، اوصاف، قصه، ترانه و شعر داریم؟ پاسخ این است که اتفاقاً این شخصیت ها که شمانام بردید، وجود دارد اما نه وجود خارجی بلکه وجود ذهنی! یعنی گرچه روی این کره خاکی سیمرغی وجود نداشته و ندارد اما در زمین ذهن ابوالقاسم خان فردوسی برای اولین بار به وجود آمده و حال مستحق این همه شاخ و برق داستانی است. مابه چنین وجودی می گوییم وجود ذهنی؛ پسیاری از متفکران هم از این سیناگرفته تا ملاصدرا در این خصوص نظریه ها داده اند. عده ای هم با نظریه وجود ذهنی مخالفت کرده اند اما شاید اگر فیلسوفان کلاسیک امروز زنده می شدند و اکانت اینستاگرام نصب می کردند، نظرات شان درخصوص معرفت‌شناسی فلسفی تغییر می کرد؛ مخصوصاً وقتی کامنت یک سلبریتی معروف را زیر پست بچه ای که هنوز به دنیا نیامده، می دیدند. البته تا اینجای کار مشکلی ندارد. فاجعه از جایی آغاز می شود که کودک متولد نشده که احتمالاً هنوز رُگ وی اش درست شکل نگرفته، پاسخ کامنت سلبریتی مادرش را می دهد! نوزادی که هنوز زاده نشده، پیچ دارد، پست می گذارد و قربان صدقه مادرش می رود. مردم لایک می کنند و دنبال می کنند. نه یک نفر و دو نفر، چندین هزار نفر! هزاران حساب اینستاگرام که جمع شده است تا این وجود ذهنی خانم سلبریتی هر روز بزرگ تر شود و کم کم منبع درآمدی باشد برای صنعت دیده شدن! دیده شدن تا مرز پوچی!



## مرگ من خنده دار نیست!

نیاز بود الان یک فیلم به شمانشان دهم، تماشچیان که تصویر می کردند این بازیگر ادای حمله قلبی را در می آورد، به خنده های پرسرو صدای شان ادامه دادند اما همکارانش متوجه شدن مشکلی وجود دارد و بالا اصله او را از صحنه بیرون بردند. نمایش بدون نقش اصلی ادامه یافت و در حالی که باقی کمدین هاسعی در خنداندن مردم داشتند، کارکنان اورژانس در تلاش بودند تامی را نجات دهند. هر چند، با وجود همه تلاش هایشان تامی کوپر به زندگی بازنگشت. تامی کوپر زندگی عجیبی داشت، به دنیا که آمد، همه و حتی خانواده اش تصویر می کردند او زنده نمی ماند اما نه تنها زنده ماند، بلکه بعد از مردی درشت هیکل و بسیار معروف تبدیل شد. تامی کوپر کمدینی بود که ترفند های متفاوتی داشت. در سال ۱۹۸۴، او مشغول بازی در نمایشی بیرون می کشید که ناگهان نقش زمین شد، به صورتی که به شدت نفس کم آورده بود. همه وقتی او جان می داد، می خندهند و تشویقش می کردند. آنها شاید به مرگ می خندهند... نمی دانم اگر کوپر آن لحظه می توانست سخن بگوید، ممکن بود بگوید: «مرگ من خنده دار نیست!»



دین ما می گوید وقتی می خواهید حیوان چهارپایی را مجبور به حرکت کنید، به سرش ضربه نزنید. دین چه می خواهد بگوید؟ عزت و احترام نهادن به یک الاغ! بله! دقیقاً! الاغ هم چون مخلوق خداست، محترم است اما مخاب این احترام را آیا آقای الاغ درک می کند؟ پاسخش پیچیده است و باید حققان نظر دهند. اهل علم، اینها را گفتم که بگوییم این که بعضی امروز سگ خانگی دارند و به آن سگ محبت می کنند، لزوماً نمی توانند باشد اما شاید بپتر بشاد برای سگمان جشن تولد نگیریم! یا اگر می گیریم، مهمان دعوت نکنیم! یا اگر دعوت می کنیم، برای این مهمانی، تم تولد قرار ندهیم! یا اگر می دهیم، تن سگ مان لباس نکنیم! یا اگر می کنیم، لباس خودمان را دیگر بالباس سگمان ست نکنیم! یا حتی اگر این راهم کردیم، سگ مان را «پسرم» خطاب نکنیم! شاید اگر آن سگ قدرت فهمش به قدری بود که همه این ادا و اطوارها راهم می فهمید، باز خودش زبان می گشود که «بس کنید این مسخره بازی ها! کوکد بی خانمان چند کوچه پایین تر شاید مستحق تراز من باشد!» کدام مادر، کدام جشن تولد، کدام کیک خانگی! هیچی به هیچی!

انسان ها به خوبی آنها را تشخیص می دهد و درک می کنند. یک بحث همیشگی امایمیان دانشمندان بوده که قدرت فهم و درک یک حیوان تا چه حدی است؟ عده ای معتقدند حیوانات صرف از سر غریزه کارهای خود را می کنند. یعنی مثلاً یک سگ از سر غریزه شکار می کند، از سر غریزه تربیت می شود یا از سر غریزه هارمی شود! این نظریه در سیاری از اوقات مورد ملاحظات جدی قرار گرفته است. مثلاً وقتی تصویر پلنگی را می بینیم که از خودن آهی مادر سر باز می زند، آدم حیرت می کند. انسان با خودش می گوید یعنی ممکن است آن پلنگ معانی جزئی مانند رحم و مروت را درک کند؟! یا وقتی قطراتی موسوم به اشک را گوش چشم اسب در حال زایمان مشاهده می کنیم، با خود می گوییم یعنی این اسب می فهمد مادر بودن یعنی چه؟! یا وقتی سگ و فادری روی سنج مزار صاحب شمش مدتها می نشینند و از شدت نشستن، دق می کند و همان جا می میرد، آدمیزد می گوید یعنی آن سگ فهمید دلتگی یعنی چه؟! راستش را بخواهید میزان فرم هر موجودی از هستی، جزو شغلگفتی های جهان ماست. عقل بشر هم خیلی به این چیزها قد نمی دهد.

## جشن پوچ

یکی از خاطره انگیزترین کارهایی که هر انسانی می تواند تجربه کند، تجربه تولد خودش است. یا حتی تجربه تولد گرفتن برای دیگران. کیک، گل، شیرینی، کادو، باز کردن کادو، هدیه، شمع، سن، عمر! اینها مفاهیمی هستند که عقل

